منوچهرجمالی

فرهنگ ایران وحقوق بشر

زندگی انسان در فرهنگ ایران ، مقدس است
و این مقدس بودن زندگی انسان ، سرچمه حقوق بشراست
« سام، پدرزال »

« نهادینه سازی » حقوق بشر ، یک تناقض درخوداصطلاح هست . علت اینگونه اشتباهات روشنفکران ، آنست که با « ترجمه کردن» ، آنها ، روش اندیشیدن را یاد نمیگیرند . « نهادینه سازی حق » ، به معنای « فطری و طبیعی و گوهری سازی حق » است . « ساختن » تا « نهادی و گوهری بودن» ، باهم متناقضند . ولی حقوق بشر، نهادیست ، گوهریست و فطری است ، و نیاز بدان ندارد که کسی آنرا ، فطری و گوهری و نهادی « بسازد » . اگر چنین باشد ، پس « حقوق بشر» را ازانسان با همین گونه « ساخت وسازها » ، میشود ، خلع وسلب کرد . وبهترین گواه برنهادی و گوهری بودن حق انسان ، خود فرهنگ ایرانست . فرهنگ حقیقی ایران ، ازقدرتمندان و موبدان زرتشتی در هزاره ها سرکوبی شده است ، از اینرو ، بازشناخت آن ، ایجاد ناباوری میکند . اندیشه فطری بودن حق آزادی و اصالت خرد انسان در سامان دادن حکومت وتاءسیس قانون ، ازفرهنگ ایران ، گوهری و فطری و « جداناپذیراز وجود انسان

» شناخته شده بوده است ، و رد پای چشمگیر آن در شاهنامه بخوبی باقی مانده است

آنچه را امروزه ما بنام « حقوق انسان یا حقوق بشر» میشناسیم ، در باختر، پیآیند تفکراتیست که در درازای چند هزارسالست ، در« حقوق فطری یا طبیعی » عبارت بندی شده است . اینها ، حقوقی هستند که از طبیعت و فطرت انسان، زائیده شده اند و جداناشدنی از گوهر وجود انسانند . بدون این حقوق ، انسان ، انسان نیست . البته درهمه گستره جهان ، قدرتهای دینی و سیاسی، هزاره ها برضد این حق فطری انسان، جنگیده اند تا این حقوق را تحریف کنند و مسخ سازند . طبیعت و فطرت را در فرهنگ ایران ، ۱- گوهری ۲- چهری ۳-نهادی ۴- چونی ۵- بُنی (بنیادی= بندادی) ۶- مادری مینامند . واژه « ماتک maatak» درپهلوی ، به معنای ۱- گوهر ، ۲-عنصراولیه و ماده اولیه و۳- اساسی و اصلی است . و ماتک ور maatakvar به معنای اصلی، اساسی، برگزیده ، معتمد و موثق ، قسمت اصلی یک درخت ، تنه درخت است . چنین تراوش و جوششی ازاصل انسان ، نا آلوده و نا مخلوط است ، طبعا « پاک یا مقدس » است . ازاین رو دیده میشود که واژه « **پاک** » در هزوارش، « داکیا »، یعنی « مادری » خوانده میشده است ، چون داک ، به معنای مادراست . قانون و عدالت وحق هم در فارسی ، « داد »، خوانده میشود که دراصل معنای « زائیده » داشته است . این پدیده « نخستین تراوش ازگوهرانسان و جامعه »، همراه این مفهوم « پاکی و قدس» بود . این بدان معنا بود که « آنچه یکراست ازگوهر و چهره، یا بُن انسان میجوشد و میتراود ، اصالت دارد » . و اصلی بودن یک اندیشه یا حق ، ربطی به زمان گذشته ندارد. درفرهنگ ایران، « اصل هرچیزی» در گذشته ، نیست ، بلکه در درون خود آن چیز و بُن همان چیز است . درهرزمانی ، چه این زمان درگذشته ، چه امروز و چه فردا باشد ، آنچه ازبُن = چهره = یا گوهر انسان ، اندیشه ای بجوشد ، اصالت دارد و پاکست . این بیان آن نیست که فقط در گذشته دور، اندیشه های انسان ، اصیل و پاک بوده است .

و آنچه کهنسالست و آنچه سنت وعرف میگوید ، آنچه محمد و موسی و عیسی گفته اند ، آنچه هراکلیت و ارسطو وافلاطون گفته اند ، اصالت دارند و مقدس هستند . مسئله ، « بازیابی بُن – یا – رجوع کردن به بُن خود ، به کردارسرچشمه و مرجع » است ، واین کار ، با « بازگشت به سُنّت و برهه ای ازتاریخ گذشته » فرق زیاد دارد ، که غالبا نادیده گرفته شده و میشود . ازاین رو بود که « بازیابی بُن = پیدایش تازه به تازه از بُن » ، درفرهنگ ایران، برتری بر « بازسازی خود ، طبق بُرهه ای از زمانهای گذشته » داشت . به همین علت است که این سراندیشه با همه تحریفاتش در الهیات زرتشتی ، در اصطلاح « بندهش و بنیاد و بُنداده » بیادگارمانده است . فرهنگ ایران ، اصطلاح « اسطوره» را بکار نمی برد ، بلکه اصطلاح « بُندهش + بُنداده » را بکار میبرد . « بُن+ داتا- که « بنداده » و « بنیاد» باشد ، به معنای « پیدایش از بُن یا از فطرت یا از گوهریا از چهره یا از نهاد » است ، و این پیدایش ، روندی مکرر ،و تازه به تازه بوده است . ایرانی به این اندیشه ، «بُندهش » میگفت ، نه « اسطوره » .

آنچه از بُن و گوهرو نهاد و فطرت ، میزاید و میتراود و میجوشد ، پاک است، ولی بزودی ، از تنفیذ اغراض و منافع شخصی و گروهی و طبقاتی .... آلوده و مخلوط میشود، و اصالتش را از دست میدهد. اگر درآغاز ناآگاهبودانه ، از بُن، جوشید ه است ، و پاک بوده است ، ولی با تنفیذ آگاهبودانه اغراض و منافع و خودخواهی گروهها وخانواده ها و اشخاص و اقوام .... ازآن « حق بنیادی و اصیل » ، قوانینی جعل و ساخته میشود، که همه آن حق بنیادی را تحریف میکنند ومسخ میسازند . با این «چنگ واژگونه زدن یا مکرو تزویرو خدعه ها ، میکوشند که ، خواستها و منافع و اغراض خود را ، نهادی و بنیادی و گوهری و چهره ای و فطری بنامند و – بسازند - تا آنها را کارآ سازد . بدینسان ، کارجعل کردن ، جانشین فطرت ونهاد و گوهر میشود . فطرت ساختگی و جعلی ، جانشین فطرت و طبیعت و گوهر و بُن میگردد . روند ِ« بنیادسازی» ، « فطری سازی» ، « نهادینه

سازی » ، « اصلی سازی » ، همیشه در تاریخ درکار بوده است ، تا آنچه فطری و گوهری و نهادی نیست ، جانشین ، نهادی ، یا فطری یا اصل یا بُن بشود . اساسا واژه « دُشمنی ، که دوژ + منیک » ، باشد به معنای « اندیشیدن برای گول زدن و مکرورزیدن » هست، چون « دوژ» ، این معنا را هم دارد . پس دشمن، کسیست که میاندیشد ، چگونه دیگری را گول بزند و با مکروخدعه ، اورا بیازارد ، و حق فطری اورا ، بنام حق فطری ، ازاو سلب کند . دشمن ، کسی است که « اندیشه ای ساختگی و جعلی » را جانشین « اندیشه گوهری و بُنی » میسازد . این کاریست که اسلام در تئوری فطرتش کرده است و اسلامهای راستین ، کارشان فقط همین « آشفته سازی » اذهان است . هر اندیشه پاکی را آلوده میکنند ومیگنداند و متعفن و آلوده میسازند . پس « بُن و گوهر و نهاد انسان» ، غیر ازآنچه از گذشته بنام «عُرف و عادت و رسوم و قوانین » آمده است ، میباشد . عرف و عادت و رسوم و قوانین و قواعد حاکم ، چون ازگذشته های دور به مارسیده ، اینهمانی با « بُن یا گوهر یا فطرت و طبیعت انسان » ندارند .تشخیص و تمایز این دو ازهم ،کار فوق العاده مهمی هست ، که هنوز دراجتماع ما روشنفکران، درآن وامانده اند .

این کارعمده را در یونان ، سوفسطائیان انجام دادند ، و در فرهنگ ایران ، بسیار پیش از سوفسطائیان ، کسی کرده است که درشاهنامه بنام « سام ، پدر زال » خوانده میشود . درشاهنامه درواقع ، این سام است که «عرف و عادت و رسوم و قوانین حاکم» را میشکند و بدان پشت میکند . این سرکشی و طغیان سام ،رویاروی عرف و رسم و دین و عادت حاکم بر اجتماع ، بُن ناپیدای پیدایشِ « حق انسان» یا « حقوق بشر» در فرهنگ ایران است . دراین سرپیچی و سرکشی سام، بُن « حقوق بشر» ، دراو شروع به رویش میکند ، و کم کم سر اززمین آگاهیش درمیآورد . **حق انسان یا حقوق بشر، استوار براین سراندیشه است که خود انسان ، بُن و گوهر و نهاد خود انسان ، سرچشمه حقوق و قوانین و نظام سیاسی و اقتصادی است**. سام،هرچند در آغاز، به

ناچارو به اکراه ، تن به عرف و عادت و رسم میدهد، و تسلیم آن میشود ، ولی کم کم ، ندای وجدانش ، که همان « دین ، به معنای بینش زایشی » درفرهنگ ایران باشد ، اورا به سرپیچی ازعرف و عادت و رسم میانگیزد و فرامیخواند ، و این بانگ وجدانست که ناگهان دراوبیدار میشود، و او درمی یابد که عرف و عادت و قوانین حاکم ، زائیده از بُن انسان نیستند ، و مهرفطری او ، برضد عرف وقانون و دین حاکم ، طغیان میکند، و دنبال فرزند دورافکنده خود میافتد . و درمی یابد که همان کودک دورافکنده زیر فشار اجتماع و عرف و قوانینش ، اکنون « فرزند خدا» ئی شده است که وارونه آن قوانین وعرف ، زندگی انسان را مقدس میداند . این سام ، یک فرد طاغی به عرف و رسم و قانون حاکم براجتماعست ، و بر ترس از سرزنش اجتماع ، وبرترس از بی نام و ننگ شدن ، و برترس ازگناه و برترس ازتبعید و طردشدن ازاجتماع ، چیره میشود ، و از عادت و عرف و قوانین و دین حاکم ، سرمی پیچد . همین فردی که ما تاریخ زندگی اورا نمیشناسیم ، کسیست که با همین طغیانش ، انقلابی بزرگ در فرهنگ سیاسی وحقوقی ایران پدید آورده است .

دراینجا ، فرد دراجتماع ، حق به سرپیچی و سرکشی از عرف و عادت و دین و قانون حاکم خود را واقعیت می بخشد . **سام ، درمی یابد که همه این رسوم و عرف و دین و قانون حاکم ، وضع شده و جعلیست** ، و در می یابد که گوهر یا فطرت و بُن انسان، چیزدیگریست ، واین گوهر و نهاد و بُن یا فطرت انسانست که مرجع نهائیست . بُن و یا فطرت و گوهرانسان ، برضد قوانین موجود و عرف و رسوم و دین حاکم است، و باید باز ازاین بُن ، ازاین فطرت یا از گوهر واز نهاد خودِ انسان، شروع کرد ، و به نفی عرف و رسوم و قوانین حاکم قیام کرد . پیام سام ، این بود که ما ازبُن ، ازگوهر ِخود باید شروع کنیم ،و بگذاریم که بینش قانون وحق ، ازخود انسان، مستقیم بجوشد تا « قُدس زندگی یا جان » را بازیابیم ، و با چنین دریافت ُبن وگوهر انسانی خود ، تاریخ و عرف و رسوم و دین و قانون واقعی را تغیر بدهیم . اینها

هیچکدام فطری نیستند ، بلکه « فطری و بنیادی و گوهری ساخته شده اند» . همه سنت وعرف و قوانین و شریعت ، همه فطرت ساختگی و بُن و گوهر جعلی هستند. همه اینها ، نهادینه ساخته شده اند ، و هیچکدام ، نهادی نیستند .
سام درآغاز، با دیدن فرزند تازه زایش که مویش سپید است ، ازسرزش و ننگین شدن دراجتماع که درروزگار گذشه بسیارخطرناک بود، میترسد ، چون میداند که مردم ، داشتن چنین فرزندی را پیآیند گناهی میدانند که اور دربرابر خدای اجتماع کرده است ، و دوبدیل و دوراه ، روبروی او میگذارند ۱- یا فرزندش را دور بیندازد و عملا بکشد ویا ۲- میهن را واگذارد وبا کودک به تبعید برود . « سرزنش و ننگ اجتماعی و ملامت » درآن روزگار، و همچنین تبعید ، درآن روزگار، برترین مجازاتها بود . هرکسی، ازاجتماعش که دورمیشد، عملا کلیه حقوق و حمایت خود را از دست میداد .اینست که سام

بترسید سخت از پی سرزنش   شد از راه دانش ، بدیگرمنش

ترس ازسرزنش و ننگ ، دانشش ، درهم و آشفته شد

سوی آسمان سربراورد،راست   وزان کرده خویش زنهارخواست

که ای برتراز کژّی و کاستی   بهی زآن فزاید که تو خواستی

اگرمن، گناهی گران کرده ام   وگر دین آهریمن آورده ام

بپوزش مگر کردگار جهان   به من بر ببخشاید اندر نهان

اگر من گناهی کردم ، خوبست که خدا، گناه شخصی وفردی مرا درنهان ببخشد . اینجا سام ، اعتراض به این شیوه انتقال کیفرگناه ازاو به فرزندش دارد . البته این اندیشه، در بسیاری از ادیان کهن هست ، که خدا ، گناهی را که یکی میکند تا چند نسل از فرزندانش را مجازات میکند. اینجا ،سام چنین تصویری ازخدا را ، رد میکند. و خودش اظهار شرم از چنین گناهی میکند که آنرا نمیشناسد .

به پیچد همی تیره جانم زشرم   بجوشد همی درتنم خون گرم

ولی ازاین ننگ اجتماعی فوق العاده میترسد

بخندند برمن ، مهان جهان   ازاین بچه، درآشکار ونهان

از این ننگ بگذارم ایرانزمین   نخوانم برین بوم وبر آفرین
بگفت این به خشم و بتابید روی   همی کردبابخت خود گفتگوی
اودستورمیدهد که فرزندش را دور بیافکنند ، ولِی وجدان یا همان بینش زایشی او، اورا رها نمیکند و اوراعذاب میدهد، وهمیشه اورا بیاد این فرزند بیگناهش، و پسند به دورانداختنش میاندازد . درآن روزگاران، کودکان دور افکنده را(افگانه) به نیایشگاههای زنخدا سیمرغ که درفرازکوهها بود میبردند، و دراین نیایشگاهها ، این کودکان، بنام فرزند ان سیمرغ ، پرورده میشدند. این کودکان را که کودکان « سن یا سیمرغ » بودند ، سند یا سنداره یا سندره میخواندند.این کودکانی را که ازسرراه برمیداشتند،چون هرکودکی، فرزند مستقیم خدا یا سیمرغ یا« آل» شمرده میشد ، حق بزیستن و پرستاری کردن و آموزش وپرورش داشت . ازاین رو نیایشگاههای سیمرغ ، خانه یتیمان بود ویتیمان، فرزندان سیمرغ یا خدا ، شمرده میشدند .« سند» ، شاید ترکیب سن + اند باشد که به معنای« تخم سیمرغ»است . بعدا که این اندیشه بزرگ فراموش ساخته شد ، این واژه ها ، معنای« حرامزاده» پیدا کرد . همین واژه است که درلاتین « سنکت = سنتsaint » شده است که معنای مقدس دارد .
آنچه را ما صندوق می نامیم ، سن + دوک است، که به معنای نای یا زهدان سیمرغ است . درواقع ، هر زهدانی ، صندوق بود . ونام «سند باد» هم ازهمین ریشه است. سام بالاخره درخوابی میبیند که
غلامی پدید آمدی خوبروی   سپاهی گران ازپس پشت اوی..
یکی پیش سام آمدی زان دومرد   زبان برگشادی بگفتارسرد
که ای مرد بی باک ناپاک رای   زدیده بشستی توشرم خدای
پسر گر به نزد یک تو بودخوار   کنون هست پرورده کردگار
کزو مهربانتر بدو دایه نیست   ترا خود به مهراندرون پایه نیست
وجدان او، اورا آرام نمیگذارد واورااز این عملی،که ازترس عرف و رسم و دین حاکم براجتماع کرده است ،آرام نمیگذارد
بترسید از آن خواب، کزروزگار   نباید که بیند بد آموزگار

ازاین ناآرامی درونی که اورا رها نمیکند،به جستجو می پردازد،تا فرزند خودرا بجوید و برگرداند .دراو، تنش و کشمکش شدید میان « حقی که دربُن یا گوهریا فطرت او» و « دین و قانون و رسم و عرف موجود دراجتماع »، بالاخره به حدی میکشد که ازدورانداختن فرزند خود، برغم عیبش ، پشیمان میشود، و ترس از نام و ننگ وسرزنش اجتماعی ازاو فرومیریزد، و میخواهد همان فرزند را بیابد وبه جامعه بازگرداند.**او میداند که بازگرداندن چنین فرزندی به اجتماع ، کارخطرناکیست** . ولی این ندای وجدان و فطرتش و بُن وگوهرش، به او چنین حقی و چنین دلیری میدهد . **فرد ، حق دارد، وقتی قانونی و رسمی برضد حقی هست که درفطرت و بُن انسان هست ، برخیزد، و بکوشد آن قانون و رسم و عرف را نفی و محو کند، و با آنها پیکارکند** . فرد انسان، حق دارد برضد آنچه درتاریخ و سنت و رسوم بنام فطرت ، مقدس ساخته شده است، برخیزد و سرکشی کند . فراموش نباید کرد که نام دیگر « ارتا واهیشت » که خدای داد و قانون و عدالت بوده است ،« سرفراز» است، وسرفراز، معنای سرکش و طاغی دارد . هرقانونی که انطباق با حق فطری و گوهری انسان ندارد ، باید برضد آن قانون برخاست، و سرکشی کرد . آنچه « در تئوری ، فطری ساخته شده است » ، فطری نیست . آنچه از آموزه های دینی و فلسفی ، نهادینه و یا فطری و طبیعی ساخته میشوند ، نهادی و بنیادی و فطری و طبیعی نیستند ، بلکه **آنچه فرد، درنهاد و بُن و گوهر خودش می یابد و تجربه میکند ، میزان است** .

این **تجربه بُن وگوهر خود درسام ، سه مرحله دارد** . ۱-درآغاز، دایه که مامای زادن زال بوده است، تلنگری به او میزند ، و اورا میانگیزد، و همین نخستین تلنگر، اورا گرفتار کشمکش درونی میکند . فراموش نباید کرد که سیمرغ ، خدای ایران ، دایه است . دایه ، هم شیر دهنده و هم ماما وقابله است . او همان اندازه که ماما و قابله زایمان کودک از مادر است ، همان اندازه ، ماما وقابله اندیشه و بینش نیز هست . چون دو پدیده بینش و زایش در فرهنگ ایران، ازهم جدا ناپذیر بودند . دین ، همانقدرکه نیروی

مادینگی است ، بینش زایشی هم هست ، و همانسان که سیمرغ ، آل ، خدای زایمان است ، خدای زایمان بینش از هرانسانی نیز هست . او به کسی ، نمیآموزد، بلکه او بینش را از انسان که بدان آبستن است ، میزایاند . این همان سخنی بود که بعد، سقراط در آتن زد . این دایه در داستان ، نقش « بُن » را در پیدایش این اندیشه « مقدس بودن جان » بازی میکند . خود خدا ، بُن اندیشه « قُدس جان یا زندگی » است . یکی از تلفظ های خدا ، هودایه یا خوا دای هست .

این دایه زال است که برضد این اندیشه است که جان معیوب ، باید از اجتماع دور افکنده شود . جان و انسانی که عیبی دارد ، برای آنکه جان دارد ، حق به پرستاری و پرورش و نگاهداری دارد . این یک سراندیشه فوق العاده مهمست، چون« معیوب بودن جان» یک عیب ویژه ای نیست . هرچند در داستان ، عیب زال ، داشتن موی سپید است که نشان پیری است، ولی نامیدن این عیب ، نماد یک اندیشه بُنی است. به عبارت دیگر، داستان، حاوی این اندیشه است که « **هیچ جانی و انسانی با داشتن عیب و نقصی ، محروم از حقوق خود در اجتماع نمیشود** » . چه این عیب و نقص، زادی و ارثی باشد ، چه این عیب و نقص ، اکتسابی باشد . **جان برغم عیب و نقصش ، حق به پرستاری و پرورش دراجتماع دارد** . **این اندیشه ، بنیاد همه جنبشهای سوسیال است** . سام در رفتن بسراغ یافتن فرزند دور انداخته خود ، و بازگردانیدن او ، به همان اجتماع که اورا طرد کرده بود ، اعتراض خود را برضد رسم و عرف و قانون و دین حاکم نمودار میسازد .

کسی سام یل را نیارست گفت که فرزند پیرآمد ازخوب جفت
یکی دایه بودش بکردارشیر بر پهلوان اندر آمد دلیر
چو آمد برپهلوان مژده داد زبان برگشاد ، آفرین کرد یاد
که برسام یل ، روز فرخنده باد دل برسگالان او کنده باد
بدادت خدای آنچه میخواستی کجا جان بدین خواهش آراستی
پس پرده تو ایا نامجوی یکی « پاک » پور آمد ازماهروی
یکی پهلوان بچّه شیر دل نماید بدین کودکی چیر دل

تنش نقره پاک و رخ چون بهشت   بروبر نبینی یک اندام زشت
ازآهو همان کش سپیدست موی   چنین بود بختت ایا نامجوی
بدین بخششت کرد باید پسند   مکن جانت نشناس و دل را نژند

دایه، فرزند را « پورپاک » مینامد، که اشاره به « جان مقدسش» میکند ، چون پاک، به معنای مقدس است، ودراصل بنا برهزوارش به معنای « داکیا » یعنی « مادری » است. هرچه ازمادر میزاید ، مقدس و پاکست. آنچه ازمادرمیزاید، جان است . سپس دایه میگوید که کودک:« تنش سیم پاک» است. این اصطلاح در فرهنگ ایران ، بسیار پرمعنا بوده است ، چون سیم یا اسیم به معنای همان یوغ یا یوگا است که وصال باشد . ولی دیده میشود که نام ماه، فضه یا سیم است . سیم ، به معنای « وصال دوبُن آفریننده جهان، یعنی سیمرغ و بهرام بوده است » . پس دایه میگوید که تن زال یا کودک ، اصالت و قداست سیمرغی دارد. ۲- البته واکنش سام درآغاز، واکنشی است استوار بر عرف و رسم و دین حاکم براجتماع ، ولی بزودی این تلنگر دایه ، دراو عذاب وجدانی ایجاد میکند . مرحله دوم تجربه مقدس بودن جان ، بیدارشدن وجدان درونی اوست که گام به گام، عرف ودین وقانون حاکم را نادرست و ضد گوهر وفطرت و بُن خود می یابد . این در خوابهای او نمودارمیشود . باید در نظر داشت که در فرهنگ ایران ، **جان که « گیان » باشد ، به معنای « آشیانه سیمرغ » است . هرجانی ، آشیانه سیمرغ** ، **خدای ایران است** . این سیمرغ درون و بنیادی و گوهری ، بانگ ضدیت با عرف و قانون و دین حاکم برمیدارد . خود واژهِ « گوهر» ، همین مرغ چهارپر است . ازاینگذشته ، روز بیست وسوم هرماهی ، که «دین » نامیده میشود ، نزد مردم بنام « **جان فزا** » خوانده میشد . برای ما « فزودن »، معنای « جمع کردن » دارد ، ولی برای آنها ، فزودن ، معنای « آفریدن از گوهرخود » داشت . پس این خدا که اصل « بینش زایشی و فطری » ازهرانسانی است ، **ازگوهرخودش ، جان را میآفریند**.

دیده میشود ، که در گوهر و دین گوهری و فطرت هرانسانی ، اصل « قُدس جان وزندگی» نهفته است، و نا آگاهبودانه ، سرکشی و اعتراض میکند . این مرحله دوم تجربه سام است .
۳-آنگاه مرحله سوم تجربه میرسد . آنچه تا کنون در درونسو ، درباطن ، در بینش درونی ، تجربه کرده است، در برونسو ، تجربه میکند، و تجربه درونی ، عبارت دقیقتر و شفاف ترمی یابد، و دراینجاست که ما با پدیده « مقدس بودن جان » درفرهنگ ایران ، آشنا میشویم . سام درجستجوی فرزند گمشده اش، خبرمی یابد که فرزندش ، نزد سیمرغ ، خدای ایران است .
دراینجاست که سام درمی یابد « قُدس ِجان یا زندگی»، چه معنای دقیقی دارد . ویژگی ِ این تجربه « مقدس بودن و قدُس » ،ویژگی ادیان و فرهنگهاست . اینکه چه چیز مقدس است، و چرا مقدس است ، مشخصه ادیان است . **مشخصه فرهنگ ایران،آنست که فقط و فقط « جان » را مقدس میداند،** و معنای خاصی به پدیده « قُدس» میدهد . **ادیان ابراهیمی ، یهوه و پدرآسمانی و الله و اوامر و خواستهای آنها را مقدس میدانند** . همچنین الهیات زرتشتی ، خواست اهورامزدا و کلمات او را مقدس میداند ، ولی فرهنگ ایران، تنها ، جان و زندگی را مقدس میدانست. **در فرهنگ ایرانی ، هیچ چیزی ، جز« جان یا زندگی » مقدس نبود** . و ازآنجاکه « خرد » ، چشم جان، و نخستین پیدایش جان و خویشکاریش ، نگاهداری و پاسداری جان از گزند بود ، **خرد هم مقدس بود** .
ازجمله اصطلاحاتی که درفرهنگ ایران ، معنای « مقدس » داشت ، یکی « ابه زگیه abezagih»، و دیگری « پاک »، و یکی « سپناگ » و « ابه ویزند» و « ابه ئیشه » بود . ابه زگیه ، به معنای « فارغ و پاک از سرما » است . زق ، هنوز درلری و کردی به معنای ، سرما و یخبندانست . زاق ، به معنای زهره ترک شدن هست. پیشوند واژه « ذکام » ، همین زک یا زق است . ایرانیان، پیش ازچیرگی الهیات زرتشتی، اصل آزاررا، اهریمن نمی نامیدند ، بلکه ، سرما و زهره ترک شدن از مهاجمان، میشمردند . به همین علت جمشید، دربرابر سرمائی که خواهد آمد

،« وَر»، یا شهرخود را بنا میکند، تا جانها راازگزند، که سرماست نجات بدهد . ورجمشید ، که هویت شهر و مدنیت را در فرهنگ ایران معین میسازد ، یعنی شهرو مدنیت ، جائیست که به هیچ جانی ، گزند وارد نشود . جائی شهر و« مدونات» هست، که درآن ، جان ، بی هیجگونه گزند و آزار و ترس ونفرت است . این بود که سایر اصطلاحات« مقدس» ، که به معنای « جائی که زندگی ، پاک و بری ازگزند و آزار» باشد فهمیده میشد ، این گونه معانی را دارند . مثلا « ابشه » که همان « بی + ایشه abeshih» است، دراصل به معنای « بدون درد و بدون خشکی» است . این همان واژه « ایش » درترکیست که معنای کارو رنج دارد . ایشک، معنای خشک،وایش معنای دردراداشته است.چون خشکی، دردزندگیست . همچنین « ابه ویزند abe-wizend»، همان واژه « بی گزند » است . در کردی « ویز» به معنای « نفرت داشتن » است و « ویزه »، به معنای یواشکی و مخفیانه برکسی حمله بردن است . پس مقدس ، « ابه ویزند» ، جائیست که نفرت نیست و جائیست که کسی نمیتواند مخفیانه بدانجا ناگهان حمله کند . پس از **آشنائی با مفهوم مقدس درفرهنگ ایران** که « **گزند ناپذیر بودن جان یا زندگی** » باشد ، بسراغ تجربه سوّم سام میرویم که فرزندش را که خودش زیر فشاراجتماع، بدان گزند زده میرویم ، که اورا نزد سیمرغ می یابد. خانه سیمرغ ، اشیانه ایست فراز سه درخت بهم چسبیده .

بیآمد دمان، سوی آن کوهسار که « افکنده » را خود کند خواستار
سراندرثریا یکی کوه دید تو گفتی ستاره بخواهد کشید
نشیمی ازو برکشیده بلند که ناید زکیوان برو بر، گزند
فروبرده از شیزو صندل عمود یک اندربافته ، چوب عود
بدان سنگ خارا ، نگه کردسام بدان هیبت مرغ وهول کنام
یکی کاخ، بُد تارک اندرسماک نه ازدسترنج ونه ازسنگ وخاک
ستاده جوانی بکردارسام بدیدش که میگشت گرد کنام.....
ره برشدن جست وکی بود راه دد و دام را برچنان جایگاه

دیده میشود که **آشیانه سیمرغ** ، **جائیست که هیچکس نمیتواند به آن گزندی وارد آورد . سیمرغ که جانانست ، در آشیانه ایست که بی گزند است** . این تجربه گزند ناپذیری جانان ، در ذهن آنان معنائی روشن داشت، چون سیمرغ ، مجموعه همه جانها ، و **خوشه همه جانها** بود. **مقدس بودن جان سیمرغ ، به معنای مقدس بودن هرجانی است** . اساسا واژه « جان» که « گیان= گی+ یان» باشد ، به معنای « آشیانه سیمرغ » است . پس **شهر، جائیست که هرجانی ، گزند ناپذیر باشد** . شهر، جائیست که هیچکسی وقدرتی و قانونی ، حق گزند زدن و آزردن جانی را ندارد . البته خود واژه « آشیانه » ، دارای همین محتواست ، چون واژه آشیانه ، چیزی جز واژه « شیان، یا شیانه » نیست ، و شیان ، به معنای « دَم الاخوان، یا پرسیاوشان » هست، که درواقع به معنای « خون بهروزو صنم ، یا « آمیزش سیمرغ و بهرام » است که بُن پیدایش زمان و جهان و انسان است . **اینکه جان ، آشیانه سیمرغست ، به معنای آنست که درضمیر انسان ، بُن آفریننده جهان و زمان است**.

این « حق گزند ناپذیری » از کجا آغازمیشود ؟ نخستین کسی و قدرتی که نباید گزند بزند و حق آزردن ندارد ، کیست ؟ جان انسانی ، ازآنچه گزند میرساند ، میترسد . ترس زندگی ، ازیافتن گزند است . این بود که تصویر ایرانی از « خدا » ، و از« بزرگی » ، ویژگی « ترساندن و وحشت افکندن و تهدید کردن و انذارکردن » نداشت . **ازخدا ، هیچ انسانی و جانی نباید بترسد و بیم داشته باشد** . چون خدا ، گزند نمیرساند . خدای ایرانی چون نمیتواند گزند برساند ، نمی ترساند ، و ازاینرو هست که خدای ایرانی ، قدرتمند و قهارو جبّار و کین ورزو خشمناک نیست . ازاینرو دیده میشود که ، هومن =بهمن ، که بنیاد خردسامانده یعنی خرد حکومتی هست ، «ضدخشم» است . خشم که ازهمان ریشه « ئیشه » امده است ، دراصل به معنای خشکی و درد است . وهومن ، خرد حکومتساز و قانونساز، بری وتهی ازخشمست . چروکیدکی و چین خوردگی پوست ، نماد خشکی جان شمرده

میشد . در الهیات زرتشتی از اهریمن باید ترسید ، چون زدارکامه است، چون گزند میرساند. تجربه مقدس بودن ، در ادیان ابراهیمی از سوئی با « ترس و هیبت از یهوه و الله و پدرآسمانی » کار دارد.هرگاه جبرئیل بسوی محمد میشتافت ، محمد ازترس و هراس ، سراسروجودش میلرزید وصرع میگرفت . همانسان هنگامی موسی با یهوه درشعله بوته درطور روبرو میشود ، هراس اورا فرامیگیرد . تجربه « مقدس بودن » دراسلام ، با ترس و احترام که دارای برآیند ترس است ، کار دارد. و آدم، از همان نخستین تحربه اش درباغ عدن یا جنت ، ترس ازگناه(عدم اطاعت از یهوه) وکیفر شدید آنرا یاد میگیرد . **طلب سعادت آخرت ، با ترس از گناه سروکار دارد** . در فرهنگ ایران ، انسان در کاربد کردن ،نباید از گناهی که درعاقبت خواهد داشت، و الاه اورا برای این کاربد ، درآن جهان عذاب خواهد داد ، بترسد . چون خدای ایرانی ، نه دراین گیتی و نه درآن گیتی ، عذابگر و شکنجه گر است . الهیات زرتشتی ، برغم آنکه دوزخ وبهشت را اختراع میکند ، ولی زیر بار اندیشه « اهورامزدای عذاب دهنده و شکنجه گر» نمیرود . در فرهنگ ایران، گرانیگاه عمل ، شادی است **. وقتی مردم ، ازعمل خوب خود لذت ببرند و ازآن شاد شوند ، نیازی بدان نیست که از عذابی که گناه درآخرت خواهد داشت بترسند** . آنها در نکردن کارخوب ، از لذت مستقیمی که ازعملشان می برند ، درهمین گیتی ، بی بهره میمانند . پس فرهنگ ایران ، نتیجه میگیرد که عمل خوب ، اندیشه به ، گفتار به ، باید شادی آور باشد . کاربد و اندیشه بد ، درخود انسان درهمین گیتی، ناشادی میآورد و درخود انسان، دوزخ میسازد .

دراینکه سام ، زال را باسیمرغ ، در آشیانه گزند ناپذیری می یابد که هیچ راهی بدان نیست ، تا بدان دستی زده شود ، بدان معناست که **هرجانی ، آشیانه ایست مقدس که کسی حق دست زدن به آن را ندارد** . قدسی ، آنچیزیست که حق دست زدن به آن ، حق تسخیر کردن آن ، حق غلبه کردن و قدرت یافتن بر آن نیست . آنچه در بُن آفریننده یا درگوهر پاکیزه انسان هست ، آمیخته شدنی

و آلوده ساختنی و دست زدنی با هیچ چیزی نیست . هیچ جرمی ، این بُن انسان را آلوده نمیسازد . این همان چیزیست که درغرب « dignity=Wuerde» مینامندT و درفارسی معنای « **ارجمندی انسان** » را دارد . ارجمندی ، به معنای « حاوی سیمرغ » است ، چون« ارج» که همان غو یا swan باشد ، از پیکریابی های گوناگون سیمرغست . ترجمه این اصطلاح به « کرامت انسانی»، برضد مفهوم حقوق بشر است ، چون این اصطلاح کرامت از « کرمنا الانسان » درقرآن گرفته شده، و درواقع خود ِعبارت ، بهترین گواه برآنست که انسان ، اصالتی ندارد ، و الله بدو کرامت میکند . درحالیکه درداستان سام ، دیده میشود که سام ، زال را در فراز ِ سه درخت ، که همان بهروز وصنم و بهمن است ، در آشیانه سیمرغ می بیند . سیمرغ که جانان (مجموعه همه جانهاست)، در درون « بُن جهان و زمان » قرار دارد . هرجانی ، همانقدر مقدس است که جانان یا سیمرغ . سیمرغ ، چیزی جز مجموعه آمیخته بهم همه جانها نیست .

جان که گیان باشد ، دومعنی دارد، یکی همان « آشیانه سیمرغ » است، و دیگری « دریای سرشیر و روغن و یا شیر و یا آبست » . گی ، درفارسی به معنای آبگیر و تالاب است، ولی در ترکی « قیماخ » که سرشیر باشد دارای همین پیشوند« قی=گی) است ، و درهندی به « روغن خالص » ، گی میگویند .جان درفرهنگ ایران ، شیره و افشره هرزنده ای بود . **سیمرغ ، دریای جان بود** ، و همین اندیشه است که به عرفان آمده است ، و این همان « اشه » درفرهنگ ایران بوده است . بسیارجالبست که بدانیم که درعربی ، عَشی ، به معنای « آشیانه مرغ » است (منتهی الارب) و عَشی = عشا، شبکور یعنی خفاش است . البته خفاش ، نه تنها درشب، کورو نابینا نیست، بلکه درست درتاریکی شب، می بیند و اورا درفرهنگ ایران ، « مرغ عیسی» یعنی « روح القدس » میدانند ، و خفاش که شب پره باشد ، درفرهنگ ایران اینهمانی با سیمرغ داشته است . وازهمین واژه است که آشیانه ساخته شده است . آشیانه که میتواند « اش + یانه » باشد ، به

معنای خانه و منزل سیمرغ است . از اینجا میتوان بخوبی دید که « اشه » که گوهرجانست ، همان سیمرغست . ویژگی « اشه یا گوهرآبکی یا آبگونه جان » ، نماد « همگوهری وهمسرشتی ۱- هم خدا با انسان است و ۲- هم همگوهری و همسرشتی همه انسانها باهمدیگرند . **این دواندیشه ، بکلی تصویر دیگری از رابطه خدا با انسان و همچنین رابطه حکومت با ملت پدید میآورد** . وقتی سیمرغ یا خدا ، مجموعه بهم آمیخته جانهاست ، پس خدا ، به هیچ روی، رابطه خشم وقدرت با مردمان ندارد . ترس و خشم ، پدیده های متناظر و بسته بهمند . ازخشمِ قدرت یا خداست که مردمان میترسند . **پدیده « اطاعت کردن و تابعیت و تسلیم شدن »، بر وجود این دوپدیدهِ خشم و ترس قراردارد** . جائی اطاعت میشودکه ازخشم یعنی قهروپرخاشگری و زوروزری وتهدید ، ترسیده بشود . اینست که ادیان نوری ، چه ادیان ابراهیمی وچه الهیات زرتشتی ، قانون و نظام سیاسی و اخلاق و دین را برپایه ترس وخشم و اطاعت کردن بنا میکنند . درفرهنگ ایران ، چنین رابطه ای میان خدا و انسان نیست . خدا، مجموعه بهم آمیخته خود جانهاست، وخدا وانسان ، همگوهر باهمند . اینست که اصطلاح « **فرمان** » بکار برده میشود . این اصطلاح را الهیات زرتشتی بکلی فاسد و تباه کرده است ، چون به « فرمان » ، معنای اطاعت کردن و تسلیم شدن داده است، که نداشته است و ندارد . **الهیات زرتشتی ، «خواست اهورامزدا» را ، جانشین « شنیدن بُن وگوهر خود انسان » کرده است** . باید از خواست اهورامزدا فرمان برد ، و بسراغ پیدایش گوهر و بُن خود نرفت . درست « سروش» را که « گوش دهنده به بُن و گوهرانسان» است ، تحریف ومسخ کرده اند، و اورا آورنده فرمان اهورامزدا شمرده اند . سروش ،« تنو منتره » است ، یعنی «زهدان زاینده منتره ». این« منتره» را موبدان به کلام اهورامزدا برمیگردانند . در حالیکه این منتره ، به شکل « منتار» درسیستان، و به شکل منتشه، میان صوفیها باقی مانده است ، ودر ترکی به شکل « منتل » باقی مانده است . ودرکردی به شکل «

مندار و مندال » باقی مانده است . **معنائی که موبدان به واژه های اصیل ایرانی میدهند ، همه بخش ناچیزی از معانی واقعی، و غالبا ، تحریف آن معانیست**. اینست که معانی واژه ها در کتابهای موبدان ، مارا از فرهنگ اصیل ایران دورمیسازد، وفرهنگ ایران را به الهیات زرتشتی میکاهد . فرهنگ ایران ، غیر از الهیات ویا تئولوژی زرتشتی است .

سروش ، تنو منتره است . این هرگز، معنای اطاعت کردن را ندارد . خود واژه فرمان ، به معنای رای زنی و مشورت و سگالش است، و بنا بر بررسی های من ، فرمان ، پرمه مان یا فرمه مانست که «مینوی نخستین تابش اصل و بُن» است. منتار ومنتشه، که چوبدستی درویشان باشد ، نی بوده است .درهمان منتشه ، پسوند « تشه » که « تخشه » باشد ، به معنای دوک یا دوخ است که نی است، و مندال و مندار درکردی به معنای بچه در زهدان است . و منتل درترکی ، چوبیست که برای حفاظت خانه پشت درمیاندازند . این به معنای آنست که جانها را ازگزند دور میدارد . چنین کاری ، خویشکاری سیمرغ یا خرّم بوده است ، چون پیکر یابی « قدس جان و زندگی » است . « منتره»، دراصل به معنای « سه مینو، یعنی همان بُن کیهان و زمان بوده است . پس **تنو منتره ، به معنای « زهدان و سرچشمه بُن کیهان و زمان » است** . سروش ، زاياننده این بُن کیهان و زمان ازجان هرانسانیست . این معنای حقیقی « فرمان » است، و ربطی به معنای تحمیل شده آن از موبدان ندارد . **فرمان بردن ، اطاعت کردن نیست** . خود واژه « بُردن » در فرمان بردن ، بهترین گواه برآنست . چون فرمان را باید بُرد . « بردار burtar » به معنای رحم + بچه دان + آبستن + مادر+ حامل + متحمل است (فره وشی) . فرمان، چیزیست که انسان ، حامله بدانست و مادراوست و آنرا باید بزاید . این چه ربطی به خواستی از فراسوی خود، و ازفراسوی بُن خود دارد .

ازهمین تحریف، میتوان، **جابجاشدن پدیده قُدس** را دید . مقدس بودن جان ، و آنچه از بُن جان برمیخزد ، طرد و نفی میشود، و

«مقدس بودن خواست و گفته اهورامزدا» یا « خواست و امرالله ویا یهوه » ، جانشین آن میگردد . بدینسان ، قدرت نیز ، که سرچشمه خواست و امرومشیت است، مقدس ساخته میشود .وچون الله و یهوه ، بریده از مخلوقاتند ، واسطه ای ، این امر و خواست را که در آموزه ای و کتابی و شخصی پیکریافته است ، برای مردمان میفرستد، و بدینسان ، تقدس از این الاهان ، به این واسطه ها، و زنجیره واسطه ها در واسطه ها ، روان وجاری میگردد ، چون همه این واسطه در واسطه ها ، ابزار تنفیذ این اوامر مقدس که درآموزه های مقدس نهفته است میباشند . ولی فرهنگ ایران ، چنین راهی را نمیرود .

سیمرغ که خدای ایرانست ، یک مُشت معلومات و حکمت، به نام حقیقت انحصاری، به زال که فرزندش هست نمیدهد که به گیتی ببرد ، بلکه خود را ، در مجموعه « خردهای آزماینده و خرد های کاربند » در هرانسانی پخش میکند ، ومردمان با چنین خردهای سیمرغی ، درگیتی و درزمان ، از راه آزمایش و جستجو ، به بینش لازم برای زندگی میرسند .اینست که سیمرغ، وقتی میخواهد زال را به سام بسپارد تا به گیتی برود ، میگوید که زیستن در عرش علیین ودر عرش خدا ، بکارنمی آید ، تو برو و روزگار را در گیتی بیازما . من به توحقیقت را نمی آموزم و معلم تو نیستم ، بلکه خود آزمائی تو ، معلم تست .ازآزمایشست که به بینش حقیقی میرسی :

مگر کین نشیمت نیاید بکار یکی آزمایش کن از روزگار

سیمرغ ، زال را که فرزندش هست ، برای دادن امر ونهی به مردمان نمیفرستد ، به او حکمت و معلومات خود را وحی نمیکند ، بلکه اورا با « خرد » برای آزمایش خود درگیتی ، برای آزمایش گیتی میفرستند . تو برو ودرگیتی از تجربیات مستقیمت فرابگیر . درواقع به او ، آموزه ای یا بینش یا حکمت القاء نمیکند و به او کتابی مقدس نمیدهد، بلکه« خردی» میدهد که خویشکاریش درفرهنگ ایران، **برگزیدن از راه آزمودن است** . او یک خرد زنده برای جستن و یافتن تازه به تازه حقیقت دارد ، نه

یک مشت معلومات ثابت و سفت شده و تغییرناپذیر . **برگزیدن** که ویزوتن wizotan باشد به معنای **آزمایش کردن** هم هست . همین واژه ، دارای معانی ۱- قضاوت کردن ۲- تشخیص دادن و ۳- تصمیم گرفتن و ۴- فهمیدن هم هست . خرد ، در آزمودن و جستجوکردن ، تشخیص میدهد و جدا میسازد و میفهمد و تصمیم میگیرد و خودش مستقیم درباره رویداده ها قضاوت میکند . چون سیمرغ این **حق آزمایش درگیتی** را به او میدهد ، پس این حق ، یک حق نهادیست که درجان هرکسی، آمیخته و نهفته است . این همان اندیشه درفرهنگ ایرانست که، خردآزماینده و برگزیننده و کاربند ، نخستین پیدایش و زایش جان است، و این خرد است که نگران زندگی است، وبرای نگهداری وپاسداری زندگی میاندیشد . در مرزبندی این اندیشه با ادیان ابراهیمیست که میتوان معنای فوق العاده ارجمند آن را دریافت . درادیان ابراهیمی، همیشه رابطه انسان با الاه ، در عهد و میثاق تسلیم شدگی وعبودیت انسان در برابر الاه معین میشود . این« ایمان»است که استوار بر این عهد ومیثاق است، و حق لم وبم یا چون وچرادر برابر الاه ندارد . **درفرهنگ ایران، خدا با انسان ،عهد و میثاقی نمی بندد ، بلکه مستقیما ، خرد آزماینده و برگزیننده و کاربند خود را، به او برای همیشه هدیه میدهد** . خرد خودرا میان جانها و مردمان پخش میکند ومیافشاند . با « افشاندن این خرد» ، حق آزمودن و جستجو کردن و برگزیدن و انتخاب کردن و شک کردن و چون وچرا کردن ، به همه انسانها بطور برابر داده میشود . بجای خواستن عهد و میثاق وایمان از انسانها ، حق آزمایش کردن هرچه درگیتی است به انسانها داده میشود . داده شدن ، نه به گونه امانت ، بلکه در بُن و گوهر و فطرت و نهاد انسان ، درخرد انسان ، افشانده و آمیخته میشود. **نخستین حق مقدس انسان، جستجو کردن و آزمایش کردن برای یافتن بینشی است که با آن بتواند اجتماع را بیاراید** . کسیکه « حق آزمایش کردن همه چیزها، درگیتی و حق چون و چرا کردن دربرابر هرچیزی درگیتی را دارد ، آزادی دارد » . آزادی ، حق آزمایش کردن و حق رسیدن مستقیم خود به

بینش از راه خرد هست . این حق ، شامل حق آزمودن عقاید و ادیان و مکاتب فلسفی و ایدئولوگیهاست. این حق، شامل حق آزمایش کردن نظامهای حکومتی واقتصادی است. این حق ، دربرگیرنده حق آزمودن قوانین وعرف ،و حق آزمودن قراردادها و پیمانهاست . **هر قرار دادی یا هر پیمانی یا هر میثاقی و عهدی ، باید « حق باز آزمائی » را تضمین کند** . حق ُجستن و پرسیدن و شک کردن و آزمایش کردن را درمورد هرچیزی ، نمیتوان از انسان ، با گذاردن هیچ قانونی ، سلب کرد . انسان ، حق آزمودن جامعه ای را دارد که میخواهد عضوش بشود . همه اعضاء یک اجتماع ، همیشه حق آزمایش نظام حکومتی و اقتصادی اجتماع ،و حق برگزیدن و قضاوت کردن و تصمیم گرفتن درباره آن را دارند . این حق بازآزمائی را « **باور** » مینامیدند . امروزه در ذهن ما جا انداخته اند که « باور» ، یعنی « ایمان » . این وارونه کردن گوهر فرهنگ ایرانست . باور که « وا+ ور » باشد ، به معنای : ازنو آزمودن ، ازنو برگزیدن ، ازنو آبستن به بینش شدن ، ازنو چون وچرا و شک کردن میباشد .

« ور» ، دراصل، به معنای زهدانست، و همان واژه « بر» است که معنای سینه و پستان به آن داده شده است . این « ور» یکی از تصاویر پرمعناست . چون زهدان ، نماد « پناه جان از گزند و پرورش جان » بود ، ازاین رو به نخستین شهر، « ورجم » گفتند و « وردنه » که امروزه تبدیل به برزن ، محله ای ازشهر شده است ، دارای همین پیشوند است . زائیدن و پیدایش روشنی و بینش از تاریکی، با هم اینهمانی داشتند . از این رو، به خرد ، در پهلوی واروم varom میگویند. این همان واژه آلمانی warum است که معنای « چرا » دارد . وروم ، یعنی « چون زهدان » . چنانچه واژه « وارومند varomand، به معنای آبستن است » .چون « بینش زائیده شده از انسان ، بینش و روشنی از تاریکی » است ، و شک و گمان وابهام و نامعلومی ، ویژگی تاریکی است ، همین واژه ورومند به معنای مشکوک و تردید آمیز و نامعلوم و مبهم است . از سوئی خود واژه « ور» به معنای

آزمودن و آزمایش کردن است . خدای « رشن » که خدای قضاوت است ، با همین « ور» ، با همین آزمایش کردن برای «یافتن بینش در داوری» کار دارد . البته رشن ، خدای « فشردن انگورها و گرفتن آب انگور برای ساختن شراب نیزهست . چون ور، که همان « ور رفتن» ما میباشد ، بیرون آوردن شیرابه ازدرون دانه های انگور بود . آنها، « حقیقت یا اشه» را، افشره و شیرابه و خونابه چیزها میدانستند . وارونه آنچه مشهور است ، برای گرفتن اقرار در قضاوت ، به اشخاص ، سه یا چهارجام باده میدادند تا آنها راست بگویند . آنچه درمتون پهلوی درباره آزمایش با فلزگداخته یا نوشیدن گوگرد از متهمان جرم آمده است ، اندیشه های دوره بعدیست، که دین میترائی چیره گردید والهیات زرتشتی با پذیرفتن میتراس در میان ایزدان خود، و برابر نهادن او با اهورامزدا، وارد رسوم قضائی و دینی کرد . دراصل ، به متهمان ، سه یا چهارجام شراب میدادند ، چون رشن که خدای قضاوت بود ، خدای افشردن انگور و چرخشت نیز بود . اندیشه راستی ، با مستی ، به هم پیوسته بود . برای همین علت، اسفندیار، درهفتخوانش به رهنمایش که دشمن است ، شراب می پیماید .
بنا براین همین واژه که ازآن <u>وروم = خرد</u> ساخته شده ، ازسوئی ، معنای آزمایش کردن، و برون آوردن گوهر نهفته چیزها، یعنی « اشه » را دارد، و هم معنای « آبستن » را دارد، و هم معنای شک ورزی و چون وچرا کردن را . این خوشه بهم بسته مفاهیمست که هویت خردِ برآمده از زندگی را، مشخص میسازد . چنین خردی که چشم جانست ، خرد آزماینده و برگزیننده و کاربند و خرد سامانده ، یعنی سرچشمه قانون و نظام و حکومت است . خردی که حق آزمودن و فشردن همه چیزها را دارد، تا به حقایق درآنها پی ببرد ، همان چیزیست که «آزادی فطری انسان» نامیده میشود . این آزادی را هیچ قدرتی ، هیچ دینی ، هیچ فلسفه ای ، هیچ کلیسا و مسجد و آتشکده و کنیسه ای ، هیچ کتاب مقدسی نمیتواند از انسان سلب کند .